

اول حمل 1390 خورشیدی برابر به 21 مارچ 2011 عیسوی

## دنیای عرب ؛ دنیای زبونی و درماندگی

محمد اکرام اندیشمند

وقتی بم هواپیما ها و موشک های کروز امریکایی و اروپایی بر شهر های لیبیا فرود می آیند مردان عرب لیبیایی مخالف قذافی با فریاد های الله اکبر از آن استقبال می کنند . آنها با بلند کردن انگشتان دست به عنوان پیروزی به کمره های خبرنگاران تلویزیون خود را می چسپانند و هر چه بلند تر الله اکبر می گویند تا شور و شعف درونی خود را به گوش دنیا برسانند . دیدن این صحنه ها من را به یاد روزهای ورود ارتش امریکایی ها و انگلیس ها در آغاز بهار 1991 میلادی به کویت انداخت که مردان عرب کویتی پرچم امریکا و گردن سربازان امریکایی را می بوسیدند و سپس پسران نو زاد خود را جورج دبلیو بوش نام می گذاشتند . شاید هم مردان لیبیایی امروز و هم مردان کویتی در آن دیروز چاره ای ندارند و نداشتند تا از شر دیوانگان خود کامه و خون آشامی چون صدام حسین و قذافی رها شوند . اما انگیزه های شور و شادی مردان وزنان عربی هر چه که باشد این فریاد ها و شادی ها آنهم با شعار الله اکبر در استقبال از بم های امریکایی و اروپایی تنها یک تصویر را به ترسیم می کشد : **تصویر زبونی و درماندگی دنیای عرب را !**

### صد سال ذلت و حقارت :

نکته ی مهم و قابل توجه این است که روند تحقیر و ذلت اعراب مسلمان در برابر قدرت های غربی اروپایی و امریکایی روند صد ساله است . عرب صد سال است که بار این حقارت و ذلت را می کشد و هنوز این بار را به گردن دارد . درست ، زمانیکه آتش جنگ جهانی اول شعله ور شد و دنیای مقتدر غربی آخرین امپراتوری اسلامی ترک های عثمانی را متلاشی کردند ، عرب ها که بخشی از قلمرو آن امپراتوری بودند در نقش ستون پنجم اروپایی ها عمل کردند تا به تشکیل دولت و کشور مستقل عربی برسند . پادشاه حجاز یا شریف مکه (شریف حسین) و پسرانش امیر فیصل و امیر عبدالله در رهبری شورش اعراب بر ضد عثمانی و در کنار نیروهای بریتانیایی قرار گرفتند . ماکماهان نماینده بریتانیا در مذاکره با شریف حسین متعهد شد که بریتانیا در ازای ایستادگی اعراب علیه دولت عثمانی استقلال و حاکمیت عربی آنان را به رسمیت می شناسد . در حالی که قبل از آن مصر و سرزمین های شیخ نشین ساحلی شبه جزیره عربستان تحت الحمایه ی بریتانیا قرار گرفته بود . فرانسوی ها در اواخر سده ی نوزدهم (سال 1881 عیسوی) با امضای پیمان "باردو" تونس را تحت الحمایه خود ساخته بودند . سپس بر مراکش ، الجزایر و موریتانیا نیز دست یافتند . ایتالوی ها در سال 1912 عیسوی لیبیا را گرفتند و سومالیا را نیز بصورت مشترک با انگلیس ها تحت سیطره ی خود در آوردند .

ملک حسین و پسرانش در حالی که مبتنی بر وعده و عید انگلیس ها بر ضد قوای عثمانی در جزیره العرب شوریدند تا به کشور و دولت مستقل عربی برسند ، اما انگلیس ها قبل از پایان جنگ در توافقنامه ی غیر علنی سایکس - پیکو (در 16 می 1916 میان ژرژ پیکو نماینده فرانسه و سرمارک سایکس نماینده بریتانیا ) متصرفات عربی عثمانی را میان خود تقسیم کردند . سپس در دسامبر 1918 ، "کلمانسو" صدر اعظم فرانسه و "لوید جرج" صدر اعظم بریتانیا توافقات تقسیم محرمانه ی متصرفات عربی عثمانی ها را بصورت آشکار در قرار داد "کلمانسو - لویدجرج" تأیید کردند .

تلاش عرب ها در جهت ایجاد دولت مستقل عربی به خصوص تلاش امیر فیصل پسر ملک حسین شریف مکه از رهبران شاخص دنیای عرب در آن زمان به نتیجه نرسید . فیصل که به کمک نیروهای بریتانیا به فرماندهی ژنرال "آلن بی" در اکتوبر 1918 دمشق را از نیروهای دولت عثمانی متصرف شد و در آنجا سلطنت مستقل عربی را به نام پدرش اعلان کرد در یاد داشت خود به کنفرانس صلح پاریس (جنوری 1919) نوشت که پدرم به خواهش بریتانیا و فرانسه بر ضد دولت عثمانی دست به قیام زد ؛ حالا باید ملت عرب دارای حق حاکمیت مستقل شوند . پاسخ فرانسوی ها به التماس ملک فیصل این بود که قوای فرانسوی به فرماندهی ژنرال گورو Gouraud در 25 جولای 1920 دمشق را اشغال کردند و فیصل را بصورت تحقیر آمیزی از آنجا بیرون راندند . هر چند امیر فیصل پس از اخراج از سوریه به کمک و تأیید بریتانیا در 23 آگست 1921 پادشاه عراق اعلان شد ، اما سلطنت مذکور تحت نفوذ و استیلای بریتانیا قرار داشت . پس از آن فرانسوی ها لبنان و سوریه را اشغال کردند ، انگلیس ها بر فلسطین و عراق دست یافتند و تسلط خود را بر تمام شیخ نشین های عربی خلیج فارس حفظ کردند .

### **ناسیونالیزم عربی ؛ مظهر ناتوانی و شکست عرب :**

در فاصله های دو جنگ جهانی اول و دوم و سالهای پس از جنگ دوم جهانی مبارزات مردم عرب در بسیاری از کشور های عربی تحت استیلا و اشغال استعمار گران اروپایی به تشکیل کشور های جداگانه و در ظاهر مستقل عربی انجامید . در این دوره نسل جدیدی از نخبگان عربی بر خاسته از جریان مبارزات استقلال خواهی اعراب بوجود آمد که بیشتر از نسل پیشین خود شور و روحیه ی ناسیونالیزم عربی داشتند . این ناسیونالیست های عرب با تلفیق اندیشه های مختلف مارکسیستی ، لیبرالیزم غربی و حتا اسلامی وارد میدان سیاست و اقتدار در جوامع عربی شدند . برخی از افراد و گروه های آنها با توسل به کودتای نظامی سلطنت های عربی را بر انداختند و قدرت را در کشور های خود قبضه کردند . افسران آزاد مصر به رهبری جمال عبدالناصر در مصر ، احزاب بعث در عراق و سوریه و معمر القذافی در لیبیا از پیشقراولان جنبش ناسیونالیستی عرب در نیمه ی دوم قرن بیستم عیسوی بودند . در حالی که دولت های این جنبش و چهره های معروف و نامدار آن در دنیای عرب با شعار احیای استقلال و اقتدار ملت عرب وارد میدان شدند اما دنیای عرب طی نیم قرن حاکمیت آنها نه تنها که به استقلال و

اقتدار نرسید ، بلکه به قهقرای مذلت و درماندگی بیشتر فرو رفت . جمال عبدالناصر چهره ی نامدار و اصلی ناسیونالیزم عربی برغم آنکه با ملی ساختن کانا سوئز در 1954 و عقیم ساختن اشغال نظامی کانال از سوی بریتانیا ، فرانسه و اسرائیل ، در آغاز شور و امیدی به ناسونالیزم عربی ایجاد کرد ، اما شکست او در جنگ 1967 با اسرائیل به آغاز شکست ناسیونالیزم عربی انجامید . هر چند ناصر با مرگ خود در 28 سپتمبر 1970 دیگر شاهد زبونی و شکست ناسیونالیزم عربی تا پایان سده ی بیستم و نخستین سده ی بیست و یکم عیسوی نبود . پس از او ناسیونالیزم عربی در مسند اقتدار سیاسی تا پایان سده ی بیستم و در نخستین سده ی بیست و یکم عیسوی بصورت افتضاح آمیزی شکست خورد . این شکست در دو جبهه بوقوع پیوست :

در داخل و در عرصه ی آیدئولوژی و سیاست ، و در بیرون در میدان مبارزه و مقابله با اسرائیل و با استیلا و سیطره جویی غرب .

جنبش ناسیونالیزم عربی در طول بیش از نیم قرن حضور خود در مسند اقتدار سیاسی به جای ایجاد نظام سیاسی مبتنی بر آزادی و عدالت به تشکیل رژیم های استبدادی و خود کامه پرداخت و در بطن خود خون آشام ترین ، فاسد ترین و دیوانه ترین چهره هایی چون صدای حسین ، معمر القذافی و . . . را پروراند . پهلوی دیگر شکست ناسیونالیزم عربی شکست آن در برابر سیطره جویی دنیای غرب بود . دولت های غربی به رهبری ایالات متحده امریکا و بریتانیا ، قلمرو حاکمیت صدام حسین سرکش ترین چهره ی متکبر ناسیونالیزم عرب در نیمه ی دوم قرن بیستم را لگد مال کردند و با چه مذلتی گردن سرکش او را به طناب دار بستند . حالا قذافی سرکش و انقلابی نیز به همین سرنوشت رو برو است .

### **سه بار شکست در برابر اسرائیل :**

کشور های عربی با 360 ملیون جمعیتی که اکثریت مطلق شانرا مسلمانان تشکیل میدهند ، متشکل از 23 کشور ( عربستان سعودی ، عراق ، سوریه ، لبنان ، اردن ، فلسطین ، بحرین ، قطر ، امارات متحده عربی ، عمان ، کویت ، یمن ، مصر ، لیبیا ، تونس ، الجزایر ، مراکش ، موریتانیا ، سودان ، سومالی ، جیبوتی ، کومور و صحرای غربی ) در براعظم آسیا و شمال افریقا هستند . عرب ها در نیم سده ی اخیر سه بار از سوی نیروهای اسرائیلی به عنوان کشوری که بیشتر از پنج ملیون جمعیت یهودی ندارد شکست فزاینده باری دیدند .

در دومین روز تشکیل اسرائیل (15 می 1948) نیروهای عربی متشکل از ارتش مصر ، اردن ، سوریه ، عراق ، لبنان ، یمن ، داوطلبانی از عربستان سعودی و فلسطینیان از چند جبهه به اسرائیل حمله کردند . اما پس از هشت ماه جنگ ، اسرائیل اراضی بیشتری را از اعراب گرفت .

دومین جنگ اعراب و اسرائیل در می 1967 رخ داد . جمال عبدالناصر رهبر ناسیونالیزم عربی و رئیس جمهور مصر با شرکت سوریه ، اردن ، عراق و کویت در صد حمله بر اسرائیل شد . اما دولت شوروی از طریق سفیر خود در قاهره ناصر را شب هنگام از خواب بیدار کرد و او را از حمله منصرف ساخت . در فردای آن شب

نیروی هوایی اسرائیل در یک تهاجم سریع و ناگهانی فرودگاه های این کشور ها را بمباران کرد . سپس نیروی زمینی اسرائیل در یک جنگ شش روزه اعراب را شکست دادند و مناطق : صحرای سینا ، کرانه ی باختری رود اردن ، بلندی های جولان ، نوار غزه و بیت المقدس را تصرف کردند . یک میلیون فلسطینی در این جنگ آواره شدند .

سومین جنگ اعراب و اسرائیل به شرکت مصر در زمان ریاست جمهوری حسنی مبارک و سوریه به ریاست جمهوری حافظ الاسد در اکتوبر 1973 بوقوع پیوست . نیروهای عربی پس از پیروزی اولیه از سوی قوای اسرائیل عقب رانده شدند . اسرائیل در این جنگ توانایی نظامی خود را با کمک های بلاوقفه ی امریکا تقویت کرد و کماکان سرزمین های اعراب را که در جنگ 1967 تصرف کرده بود در دست خود نگهداشت .

دولت های عرب که با شعار ناسیونالیزم عربی و دفاع از فلسطین به عنوان قضیه عرب وارد جنگ با اسرائیل شدند ، پس از سه بار جنگ ناکام امید خود را در غلبه ی نظامی از دست دادند . آنها در صدد مذاکره و راه حل سیاسی و تأمین روابط با اسرائیل بر آمدند . دولت های مصر ، اردن و سازمان آزادیبخش فلسطین برهبری یاسر عرفات اسرائیل را به رسمیت شناختند . بسیاری از دولت های دیگر عربی حتا شیخ نشینان عرب خلیج فارس و شبه جزیره عربستان بصورت غیر رسمی با اسرائیل ارتباط بر قرار کردند . تا پایان سده ی بیستم عیسوی دیگر فلسطین به عنوان قضیه ی ملی اعراب برای سران دولت های عربی اهمیت خود را از دست داد و در واقع آخرین میخ بر تابوت ناسیونالیزم عرب کوبیده شد .

### **اتحادیه عرب ؛ مظهر ناتوانی و استیصال دنیای عرب :**

اتحادیه کشور های عربی در مارچ 1945 نخست توسط شش عضو مؤسس کشور های مصر ، عربستان سعودی ، عراق ، سوریه ، لبنان و اردن تشکیل شد و سپس اعضای آن به 22 کشور عضو و چهار کشور عضو ناظر رسید . هدف از تشکیل اتحادیه آن بود تا بر معضلات دنیای عرب رسیدگی کند و حتا دنیای عرب را به عنوان یک قدرت تأثیر گزار در جهان در آورد . اما این اتحادیه نه تنها به قدرت مؤثر جهانی و حتا منطقوی مبدل نشد ، بلکه بصورت افتضاح آمیزی در حل معضلات درونی جامعه ی عربی ناتوان باقی ماند .

اتحادیه کشور های عربی در طول حیات خود هیچگاه بر سر یک موضوع واحدی به تصمیم واحد و عملی نرسید . مؤفق به حل هیچ مشکل دنیای عرب نشد . درگیری و خصومت های درونی کشور های عربی که با اشغال کویت در آگست 1990 توسط صدام حسین به اوج خود رسید ، نمایانگر ناتوانی و رسوایی این اتحادیه بود . اشغال عراق توسط ایالات متحده امریکا و بریتانیا در سال 2003 و قتل صد ها هزار عرب عراقی در سرزمین عراق پس از آن که تا اکنون ادامه دارد درماندگی و استیصال اتحادیه عرب را بیش از آشکار ساخت . دستگیری صدام حسین رئیس جمهور پیشین عراق به عنوان چهره ی اصلی و مقتدر اندیشه ی ناسیونالیزم عربی ، محاکمه و اعدام دراماتیک و نمادین او در برابر دیدگان اتحادیه

ی عرب و مردم عرب ضعف و افتضاح غیر قابل تصور اتحادیه عرب را به نمایش گذاشت .

آخرین نمونه ی افتضاح اتحادیه کشور های عربی در موضوع لیبیا رخ داد . این اتحادیه در نشست ویژه ی خود بر سر لیبیا و قذافی به جای آنکه خود به حل این مشکل پردازند راه را برای حمله ی نظامی غرب به لیبیا باز کردند .

### **رهبران عرب ؛ مزدور یا مجنون :**

رهبران حاکم دنیای عرب در عصر امروز تنها دو گونه اند : یا رهبران مزدور و وابسته به قدرت های غربی هستند و یا مردان مجنون و معجون همچون صدام حسین و قذافی که خود کامگی و خونخواری را با دیوانگی در خود جمع کرده اند . شق سوم در میان رهبران و زمام داران عرب وجود ندارد . اینکه کدام یک از این دو نوع رهبران عربی بهتر از دیگری هستند ، شاید بتوان گفت رهبران وابسته و مزدور عرب بهتر از رهبران خود کامه و دیوانه ی عربی عمل کرده اند . آنها علی رغم وابستگی و انقیاد به قدرت های غربی کم از کم تا کنون راه را برای ویرانی کشور های خود توسط نیروهای غربی هموار نکرده اند . هر چند که آنها همچون شق دیگری رهبران عربی با استبداد و خشونت حکومت می کنند و به آزادی و عدالت در قلمرو حاکمیت خود اعتنایی نشان نمیدهند . بی اعتنایی آنها به آزادی و عدالت و به تعبیر دیگر به دموکراسی و حقوق بشر از سوی دولت های غربی پرچمدار دموکراسی و حقوق بشر در ازای وابستگی و انقیاد شان به این دولت ها نادیده گرفته می شود .

### **ریشه های ناتوانی و درماندگی دنیای عرب در چیست ؟**

اگر به توانایی دنیای عرب در هر سه شکل ناسیونالیزم عربی ، جنبش های چپ و مارکسیزم و نهضت های اسلامی یا اسلام گرایی نگاه شود ، تمام این اشکال حکایت از ناتوانی و شکست اعراب دارد .

جنبش چپ کمونیزم در دنیای عرب در همان سالهای اوج اقتدار و گسترش این جنبش در دهه ی پنجاه ، شصت و هفتاد میلادی نقشی در احیای اقتدار اعراب و در مبارزه با دنیای غرب و اسرائیل ایفا نکرد . اقتدار جریان چپ مارکسیستی در دو کشور عربی یمن جنوبی و سومالیای به شکل گیری نظام و اداره ی بهتر از سایر کشور های عربی نیانجامید . شوروی و چین به عنوان دو قدرت جهانی پرچمدار جنبش مارکسیزم علی رغم روابط نزدیک دولت های ناسیونالیست و انقلابی عرب با آنها در کنار آن دولت ها و جنبش های چپ عربی تا غلبه بر اسرائیل و گویا امپریالزم غربی ایستاد نشدند . برعکس ، اتحاد شوروی سوسیالیستی اسرائیل را به رسمیت شناخت و با آن کشور روابط نزدیک ایجاد کرد . با توجه به این گذشته ی ناتوان و نا مؤفق جنبش چپ مارکسیزم است که هیچ نام و نشانی از جنبش مذکور در اعتراض ها و شورش های خیابانی دنیای عرب مشاهده نمی شود . جنبش های اسلامی یا اسلام گرایی علی رغم آنکه قدرت سیاسی و حاکمیت را در دنیای عرب تجربه نکردند در حالت بن بست به سر میبرند . اخوان المسلمین

مصر و احزاب همفکر و همسو با آن در دنیای عرب برای رهبری و مدیریت جامعه برنامه‌ی مدون و مشخص حتی در عرصه‌ی نظری ندارند. از مهم‌ترین دست‌آورد جنبش اسلام‌گرایی دنیای عرب شکل‌گیری القاعده و ترویج فرهنگ عملیات انتحاری است که میدان این تجربه نه سرزمین اعراب بلکه افغانستان و پاکستان قرار دارد. ترویج اندیشه و فرهنگی که هر چند به نام اسلام عملی می‌شود اما به سختی می‌توان مشروعیت آنرا در درون اسلام پیدا کرد. این فرهنگ و برنامه نیز راه حل مقابله با دنیای غرب، تمدن و اقتدار غربی نیست. پیروزی اسلام و جنبش‌های اسلامی به خصوص جنبش‌های اسلامی دنیای عرب در این نکته نهفته نیست که تا چه حدی می‌توانند با خشونت و خودکشی دشمن کافر و نامسلمان را بکشند. بلکه پیروزی و احیای اقتدار این است که تا چه حدی می‌توانند تمدنی بهتر و برتر از تمدن امروز غربی و بشری برای جامعه‌ی عربی و اسلامی خودشان و جوامع بشری دنیا ایجاد کنند. اعراب و دنیای امروز عرب تا اکنون از ارائه‌ی چنین الگو و تصویری ناتوان مانده‌اند.